پیشخوان

«شهیدِ روز هشتم»
در آیینه یک پژوهش نوانتشار

خوانشی از یک پرونده فراموش شده

■ شاهد توحیدی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود؛ کارنامه شهید محمد کچویی را مورد بازخوانی قرار داده است. «شهید روز هشتم» از سوی سید محمد مهدی دزفولی تألیف شده و انتشارات صفحه سفید، آن را روانه بازار نشر ساخته است. مؤلف در محفل رونمایی از این کتاب، پیرامون مختصات آن آورده است:

«در ابتدا قرار بود کتابی پیرامون شهید سید اسدالله لاجوردی و دوران مبارزات و مسئولیت وی تألیف و گردآوری شود، اما در نهایت با پیش رفتن کار و توجه به غفلت و گمنامی شهید محمد کچویی، کار به سمت این شهید چرخش پیدا کرد و در نهایت، کار به این موضوع و چند پرونده مهم تاریخی دیگر اختصاص پیدا کرد. در این کتاب با بیش از ۳۵ نفر از مطلعین، پیرامون شهید محمد کچویی مصاحبه شده است و بالغ بر ۸۰ صفحه اسناد و مدارک گردآوری شده است که به قطع می‌توان گفت در این زمینه خاص و برای اولین بار، شاهد چنین پرداخت مفصل و صریحی هستیم. همچنین در فصول هفتم و هشتم این کتاب به دلیل پیوند خوردن پرونده ترور شهید کچویی با پرونده محمدرضا سعادتی و جاسوسی وی برای شوروی، بازخوانی مفصلی از پرونده سعادتی و همچنین پرونده تیمسار معدوم احمد مقربی صورت گرفته است. در این پرونده‌ها نیز با افراد مطلعی همانند: خسرو قنبری تهرانی، بهزاد نبوی، فیض الله عرب سرخی، سرهنگ مهدی کتیبه، جواد منصوری و... مصاحبه شده است و سعی شده تا برای اولین بار، اسناد پرونده سعادتی و مقربی منتشر شود. به دلیل اهمیت

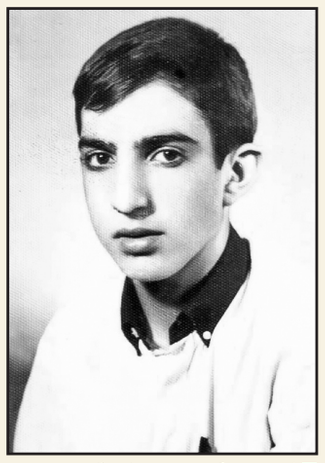

شهید محمد کچویی در دوره نوجوانی

پرونده کچویی و در کنار آن پرونده‌های سعادتی و مقربی، تلاش شد تا اثر کاملاً مستند و به دور از احساسات و عواطف و برای خواننده قابل باور و پذیرش باشد که در این میان به دلیل نوع خاص پرونده و اسناد، با دشواری‌هایی نیز مواجه بودیم. محمد کچویی مبارز مشهور پیش از انقلاب بود که برای اولین بار، در سن ۲۲ سالگی به زندان افتاد و در آستانه انقلاب نیز ۲۸ ساله بود که در ستاد استقبال از امام خمینی حضور داشت. سپس به مدیریت زندان اوین رسید و در سن ۳۱ سالگی و فردای فاجعه ۷ تیر ماه، در زندان اوین ترور شد. او اولین شهید عملیات‌های انتحاری سازمان منافقین، محسوب می‌شود. پس از شهادت کچویی پرونده ضارب وی در زندان یعنی محمدکاظم افجه‌ای، بررسی شده و مشخص می‌شود که وی با محمدرضا سعادتی نفر دوم سازمان که آن زمان به دلیل جاسوسی برای شوروی دستگیر شده‌بود و مشغول طی گذران ۱۰ سال زندان خود در اوین بوده، ارتباط وخط ترور کچویی و دیگران را از وی گرفته بود. با قطعی شدن نقش سعادتی در ترور کچویی، وی مجدداً از سوی آیت‌الله محمدی گیلانی محاکمه شده و سرانجام در ۵ مرداد ۱۳۶۰ اعدام شد. سعادتی همان فردی است که در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ قصد داشت؛ با نفوذی که سازمان منافقین در دادستانی تهران داشته، پرونده تیمسار معدوم احمد مقربی را که به جرم جاسوسی برای کا. گ. ب به دست ساواک دستگیر و در دی ماه ۱۳۵۶ اعدام شده بود؛ را به سفارت شوروی منتقل کند. پرونده مقربی و نحوه لو رفتن وی برای کا. گ. ب، از اهمیت فوق العاده برخوردار بوده است و به همین دلیل شوروی‌ها به شدت به دنبال به دست آوردن پرونده وی از طریق منافقین در اولین روزهای انقلاب بودند؛ که همین موضوع نشان می‌دهد این سازمان از همان ابتدای انقلاب، با بیگانگان در ارتباط بوده و برای آنها جاسوسی می‌کرده است... ».

۱۳۶۰، شهید محمد کچویی، در کنار فرزندانش

شهید محمد کچویی در زندان رژیم شاه، علاوه بر کسب آگاهی‌های علمی و سیاسی، با شرایط و محدودیت‌های محبس آشنا شد. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی که در اداره زندان‌ها مسئولیت یافت؛ سعی کرد تا به جبران کاستی‌های آن بپردازد و شرایط زندانیان را ارتقا دهد. وی در این باره به ابتکارات فراوانی دست زد که به مثابه یادگارهایش بر جای ماندند و به سنن حسنه مبدل گشتند

شهید محمد کچویی در زندان، در ادوار پیش و پس از انقلاب اسلامی

مبارز دیرین انقلاب خادم و چراغ راه زندانیان

■ احمدرضا صدری

روزهایی که بر ما می‌گذرد؛ تداعی‌گر سالروز ترور یاردیرین انقلاب و نظام اسلامی، شهید محمد کچویی است. او توانست به مدد تجربیات خویش در دوران زندان رژیم گذشته، برای حبسیان پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شرایط بسیار بهتری فراهم سازد و امکان بازگشت آنان به جامعه را فراهم سازد. مقال پی آمده در بسط این موضوع و با ابتنا بر خاطرات و تحلیل‌های دوستان آن بزرگ به رشته تحریر در آمده است. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقمندان را، مفید و مقبول آید.

■ **مباحث آقای خامنه‌ای در انصارالحسین(ع)، در باره ولایت فقیه بود**

شهید محمد کچویی، از دوران نوجوانی، وارد مبارزات نهضت اسلامی شد. فعالیت‌های وی در آن دوره، شناسایی نیروهای مستعد برای انقلاب و متشکل نمودن آنان در قالب گروه‌ها و تکثیر اعلامیه‌ها و بیانات امام خمینی بود که از نجف به ایران می‌رسید. او خود در روایت این بخش از گذشته‌اش به نکات پی آمده اشارت برده است:

«ما مرتب، با هیئت انصارالحسین(ع) کار می‌کردیم. در آن هنگام، فعالیت ما بیشتر هیئتی بود و اعلامیه خواندن. یعنی ما در ارتباط با افرادی بودیم که اعلامیه‌ها را به دست ما می‌رسانند. البته در آن موقع، اعلامیه خیلی کم درمی‌آمد. یک وقت‌ها جبهه ملی‌ها، یک اعلامیه‌ای می‌دادند و گاهی هم بچه‌های مبارز مسلمان، اعلامیه‌ای می‌دادند. ما بر این شده بودیم که هیئت‌هایی را که هدفی هستند و نیروهای جوان در آن وجود دارد، البته بیشتر با مشاورت آقای معادیخواه شناسایی کنیم. البته بعدها فهمیدیم که این آقایان تیپ‌هایی مثل آقای معادیخواه، رفسنجانی و خامنه‌ای، برنامه‌ای داشتند که از طریق این هیئت‌ها افرادی را شناسایی کنند تا افراد به درد بخورش را عضوگیری کنند. آنها قبل از سازمان مجاهدین این تصمیم را داشتند که تشکیلاتی را اعلام کنند. من و آقای معادیخواه، معمولاً در ارتباط با هم کار می‌کردیم. مثلاً در هیئت انصارالمهدی یا هیئت خمسه‌طیبه. این هیئت‌ها در دهه‌هایی که داشتند؛ آقای خامنه‌ای را دعوت می‌کردند و معمولاً آقای خامنه‌ای هر سال دهه آخر ماه صفر را، در این هیئت‌ها بودند و صحبت‌هایی هم که ایشان در این جلسات مطرح می‌کردند، مشخص بود. من یادم می‌آید که در جلسات هیئت انصارالحسین که می‌رفتیم، آقای خامنه‌ای می‌آمد و مسئله امر به معروف و نهی از منکر و مسئله ولایت فقیه، مهم‌ترین صحبت‌های ایشان بود یا به هیئت خود ما که می‌آمدند، صحبت‌هایی داشتند تحت عنوان سیمای مؤمن و راجع به خصوصیات مؤمن سخن می‌گفتند. در این هیئت‌ها باز با افراد جدیدی آشنا شدیم که اینها سابقه مبارزاتی مذهبی داشتند. در هیئت انصارالحسین که بودیم، آن موقع امام در نجف برای طلاب یک درس‌هایی می‌گفتند که ما صحبت‌های آقا را با کمک بعضی دوستان، پیاده می‌کردیم و به صورت جزوه در می‌آوردیم. آن موقع با آقای معادیخواه به این بهانه که در هیئت آقای معادیخواه می‌خواهد درس‌های قرآن را پلی‌کپی کند، یک ماشین پلی‌کپی تحت عنوان هیئت تهیه کرده بودیم. با این ماشین هم، درس‌های بچه‌ها را پلی‌کپی می‌کردیم و هم اینکه استفاده‌های مشروع دیگری از آن می‌کردیم. شش درس اول آقا را، پلی‌کپی کرده بودیم و می‌فروختیم. من نقش مهمی در تهیه و فروش آن درس‌ها که تحت عنوان ولایت فقیه بود و بعد به صورت کتاب حکومت اسلامی درآمد؛ داشتم. این کتاب را آنها که می‌خواندند؛ برای‌شان مایه‌ای بود تا به مبارزات مذهبی کشیده شوند. در کنار این برنامه‌ها، در جریان کارهایی هم که آنجا می‌شد، بودیم. مثل در جریان گروه اِل-عال که ساختمان هواپیمایی مربوط به اسرائیل را منفجر کردند و تظاهرات پس از آن را به راه انداختند. آن موقع در امجدیه مسابقه ایران و اسرائیل بود و پس از آن، یکسری تظاهرات در خیابان به راه افتاد. ما با افراد آنها آشنا بودیم و خودمان هم در جهت دادن به مردم و جهت‌دادن به شعارها، نقش داشتیم. در آن روز مسئله عزت‌الله شاهی پیش آمد. آقای لاجوردی را در این رابطه گرفتند و عزت هم از گروه آنان، از همان وقت یعنی از سال ۴۹ متواری شد... ».

■ **با یکوت شدید و طولانی در زندان**

همانگونه که اشارت رفت؛ کچویی در دوره پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در زمره مبارزان به شمار می‌رفت. هم از این روی زندان را تجربه نمود و آنگاه با سازمان موسوم به مجاهدین خلق چالش یافت. منافقین برای او حصار در حصار ساختند و طی مدتی طولانی، بایکوتش کردند. شناخت دقیق او از سازمان و سرانش، در همان دوره شکل گرفت و پس از پیروزی انقلاب به وی فراوان مدد رساند. شهید سید اسدالله لاجوردی، در تبیین این موضوع آورده است:

«محمد در مسائل مذهبی، بسیار متعصب بود. نسبت به مسائل مذهبی، سخت عشق می‌ورزید و همیشه تعبیرش این بود که ما هر مسئله‌ای که برایمان پیش می‌آید، باید با یکی از احکام خمسه آن را ارزیابی کنیم و ببینیم که: واجب است؟ حرام است؟ مستحب است؟ مکروه است؟ یا مباح است؟ شامل کدام یک از این عناوین می‌شود؟ بنابراین در تمام پدیده‌ها سعی می‌کرد، که با یکی از این عناوین وفقش دهد و موضع خودش را در مقابل آن پدیده مشخص کند. ویژگی‌ای داشت، که شاید در هیچ یک از افراد دیگر این مسئله وجود نداشت. روی همین اصل بود که علیرغم خیلی از بچه‌های مذهبی دیگر که خیلی دیر به ماهیت سازمان پلید منافقین پی بردند، محمد خیلی سریع سازمان منافقین را شناخت و توانست در برابرش موضع و از آنها فاصله بگیرد. محمد علیرغم عضویتش در سازمان، نسبت به سازمان سخت موضع‌گیری می‌کرد و برای اینکه در جمعی که زندگی می‌کرد از منافقین و مرتدین جدا بود، نیروهای چپ و منافقین برایش سخت پاپوش درست می‌کردند؛ ولی محمد مانند کوه استوار بود و هیچ‌گاه در مقابل توطئه‌های آنها از پای در نمی‌آمد. او نسبت به هدفی که داشت، بسیار با تعصب با مسائل برخورد می‌کرد و هیچ‌گاه حاضر نبود که مصالحه‌ای انجام دهد. محمد بالاخره از زندان قصر به زندان اوین منتقل شد؛ که همراه محمد من و چندتا از برادران دیگر هم آمدیم. باز در زندان اوین بود؛ که محمد مورد بایکوت شدید سازمان قرار گرفت و هیچ‌گاه بچه‌هایی که عضو سازمان بودند به هیچ وجه حاضر نمی‌شدند که محمد را تحویل بگیرند؛ اما ایشان به دلیل اعتقادات مذهبی که داشت، علیرغم همه آن بایکوت‌ها، با سعه صدر با منافقین برخورد می‌کرد و شاید همین روحیه محمد بود که موجب شهادتش هم شد، یعنی از این موقعیت آنها سوءاستفاده کردند و برادرمان کچویی را به شهادت رساندند... ».

■ **در زندانِ پس از پیروزی انقلاب اسلامی**

او در زندان رژیم شاه، علاوه بر کسب آگاهی‌های علمی و سیاسی، با شرایط و محدودیت‌های محبس آشنا شد. او پس از پیروزی انقلاب که در اداره زندان‌ها مسئولیت یافت، سعی کرد تا به جبران کاستی‌های آن بپردازد و شرایط زندانیان را ارتقا دهد. وی در این باره به ابتکارات فراوانی دست زد که به مثابه یادگارهایش بر جای ماندند و به سنن حسنه مبدل گشتند. همسر شهید کچویی در ایضاحی بر این مهم، چنین می‌گوید:

«رفتار او با زندانیان آنچنان خوب و اسلامی بود که اکنون نیز زندانیان وقتی که ما را می‌بینند، بر فقدان او اشک می‌ریزند. اصولاً تأسیس آموزشگاه اوین به دست ایشان صورت گرفت که زندان به صورت یک ارگان آموزشی و ارشادی برای زندانیان قرار گیرد و تنها محبسی برای خلافکاران و منحرفان و تبهکاران نباشد و بعد از مدتی پس از آزاد شدن، دوباره به همان اعمال کثیف و انحرافی دستشان آلوده گردد، بلکه از این انسان‌های منحرف، افرادی درستکار برای جامعه تربیت گردد. شهید کچویی طرح ملاقات خصوصی برای زندانیان با همسرانشان را، ریخته و به انجام رسانده بود که اول به مدت نیم ساعت و بعد یک ساعت به مرحله اجرا درآورد و همچنین نماز عید فطر در حیاط زندان و شرکت دادن زندانیان و نماز و بردن زندانیان برای دعای کمیل و نماز جمعه، از اقدامات ایشان بود. او هفته‌ای دو روز به پاسداران اوین درس ایدئولوژی و احکام و قرآن می‌داد، تا سطح آگاهی‌های آنان افزایش یابد. او به مانند پدری دلسوز یا برادری مهربان به تمام دردها و رنج‌ها و مشقت‌های پاسداران و خانواده‌های زندانیان رسیدگی می‌کرد که گروهی از زندانیان بعد از شهادتش او را پدر توابین نامیده بودند. او با انواع کمک‌ها و مساعدت‌ها، از جمله کمک معنوی و مادی به خانواده‌های زندانیان و فراهم کردن امکانات ازدواج برای پاسداران زندان، صحبت‌ها و سخنرانی‌های ارشادی برای هواداران و اعضای سازمان منافقین و فرقان و هدایت بسیاری از آنان، نقش سازنده خود را ایفا کرد. ترتیب ازدواج بسیاری از زنان و مردان زندان، با افراد زندان یا غیر زندانی را داد. تهیه مسکن از راه‌های مختلف برای خانواده‌های زندانیان یا پرسنل زندان و بسیار کارهای دیگر که هم گفتارمان را طولانی می‌کند؛ هم بسیاری از آنها را من خبر ندارم یا فراموش کرده‌ام، در زمره اقدامات ارزنده و ماندگار اوست... ».

در دوران حضور و مسئولیت شهیدان محمد کچویی و سید اسدالله لاجوردی در زندان اوین، بسا وابستگان به گروه‌هایی چون فرقان و مجاهدین خلق، با روشنگری و بصیرت افزایی ایشان به طریق صواب رهنمون و نهایتاً از زندان آزاد شدند. محسن رفیقدوست در خاطرات خویش، اینگونه به این تلاش روشنگر اشارت برده است:

«در لانه جاسوسی مدارکی پیدا شد که ارتباط گروه فرقان را با سه تا چهار واسطه با امریکایی‌ها ثابت می‌کرد. در آن سند، دقیقاً درباره از بین بردن قرنی، مطهری، هاشمی و عراقی صحبت شده بود. کپی آن را گرفتم و به اوین رفتم. شهید کچویی مسئول زندان بود. گفتم: می‌خواهم با آقای آیتی ملاقات کنم. کچویی گفت: او فقط به ما فحش می‌دهد؛ ما برایش آبگوشت بردیم؛ با چربی آبگوشت روی در و دیوار سلول نوشته: مرگ بر جمهوری اسلامی! گفتم: باشد می‌خواهم او را ببینم. تا وارد سلول او شدم، شروع کرد به فحاشی. گفتم: صبر کن، ما دعوا نداریم. سند را به دستش دادم. ساکت شد و شروع کرد به خواندن، بعد سند را به روی من پرت کرد و فحش داد. بلند شدم و از زندان بیرون رفتم. مقر من در پادگان خلیج، در کنار پادگان ۰۶ بود. به آنجا رسیدم. مرحوم کچویی زنگ زد و گفت: با آیتی چه کردی؟ پرسیدم: مگر چه شده؟ گفت: آیتی با پاچه شلوارش، خودش را دار زده و کشته! از افتخارات سپاه دستگیری کامل فرقان است ولی هنر شهید لاجوردی و کچویی در زندان اوین، این بود که غیر از افراد اصلی، که دست به قتل زده و آدم کشته بودند، بسیاری از آنها را تواب کردند یا با خودشان به جبهه بردند... ».

■ **پدیده سعادتی و پیشینه او**

کاظم افجه‌ای، از عناصر به ظاهر تواب وابسته به سازمان منافقین، در زندان از سوی محمدرضا سعادتی مأموریت یافت، تا سید اسدالله لاجوردی را ترور کند. او در روز ۸ تیرماه ۱۳۶۰ به سوی لاجوردی آتش گشود. در این شرایط اما، کچویی خود را سپر لاجوردی ساخت و به شهادت رسید. با این همه در بازخوانی این رویداد، شناخت سعادتی و کردار او ضروری می‌نماید. اسدالله بادامچیان که پیش از انقلاب، در زندان با سعادتی هم بند بود، در این فقره خاطرنشان کرده است:

«محمدرضا سعادتی، از افراد رده بالای منافقین بود و ما در زندان با هم بودیم. من در زندان عربی تدریس می‌کردم و روش تدریس من هم، عربی به زبان ساده بود. دلیل تدریس عربی هم این بود که بتوانم به دیگران بفهمانم که برداشت‌های منافقین از قرآن غلط است و اینها بیشتر برداشت‌های مادی‌گرایانه از قرآن دارند، تا بتوانم مشت منافقین را برای دیگران باز کنم. مدعی هم بودم با ۶۰- ۵۰ ساعت تدریس، می‌توانم افراد را به حدی برسانم که قرآن را تا حدودی متوجه شوند و ترجمه‌ای نسبی از آن بکنند. زمانی که وارد زندان شدم، منافقین به دیگران گفته بودند که من سابقه مبارزات زیادی دارم و تا به حال زیر شکنجه‌ها یک آخ هم نگفته‌ام و چند نفر از دوستان و همرزمان ما به دست رژیم شاه به شهادت رسیده‌اند و خلاصه سعی کرده بودند؛ کیش شخصیتی برای من ایجاد کنند! چند روز که از تدریس عربی من در زندان گذشت؛ یکی از اینها پیش من آمد و کلی از من تمجید کرد و گفت: آقای بادامچیان چرا شما در زندان عربی تدریس می‌کنید؟ من گفتم: به شما چه که من عربی تدریس می‌کنم؟ من می‌خواهم به افراد خواندن قرآن و ترجمه آن را بیاموزم. گفت: این در شأن شما نیست و شما مبارز هستید و از این قبیل. وقتی دید نتیجه‌ای نگرفت، رفت و چند روز بعد یک نفر دیگر آمد و گفت: حالا چرا روش خودت را تدریس می‌کنی؟ من در جواب او گفتم: پس چه چیزی تدریس کنم؟ گفت از روی جامع‌المقدمات تدریس کن! من گفتم به شما چه ربطی دارد که من از روی چه چیزی تدریس می‌کنم؟ من دوست‌دارم روش خودم را تدریس کنم که سال‌ها برایش زحمت کشیده‌ام و جامع‌المقدمات و سیوطی و... را جمع کرده‌ام و به این روش رسیده‌ام. خلاصه چند روز این صحبت‌ها ادامه داشت و آخر هم به نتیجه نرسیدند و البته برای من معلوم شد که آنها فهمیده‌اند هدف من از تدریس عربی چیست؟ سعادتی هم در زندان درس می‌داد و عده‌ای را دور خودش جمع کرده بود! به شدت هم مغرور بود و هر کس می‌خواست با او حرف بزند، باید روزها و هفته‌ها با نوچه‌هایش صحبت و مراحل مختلف را طی می‌کرد، تا بتواند سرانجام پنج‌دقیقه با او در زندان صحبت کند و آخر هم انقدر هول می‌شد و اشک در چشم‌هایش جمع می‌شد که نمی‌توانست حرف بزند! اینها برای خودشان چنین جوی را در زندان درست کرده بودند و مثل ما نبودند که ساده و بدون مشکلی با همه زندانیان در ارتباط بودیم و حرف می‌زدیم. مثلاً مسعود رجوی، همیشه دستمالی به سرش می‌بست و می‌گفتند: انقدر شکنجه‌های سختی شده که سرش همیشه درد می‌کند! در صورتی که دروغ محض بود و مسعود رجوی، یک بار هم در زندان شاه شکنجه نشد. آقای بهزاد نبوی، نسبتاً به سعادتی نزدیک بود. نبوی تا حدی گرایش به چپ‌ها داشت و سابق بر این‌هم، از دوستان مصطفی شعاعیان از کمونیست‌های معروف بود که در دوره شاه کشته شد. سعادتی از مسئولان مهم منافقین بود و در میان آنها تأثیر داشت. اما فکر نمی‌کنم که حرف‌های او، می‌توانست در میان منافقین انشعاب و اختلاف ایجاد کند. اینها بالاخره با یکدیگر هم‌نظر بودند و از اول انقلاب هم یک هدف بیشتر نداشتند و آن سرنگونی جمهوری اسلامی ایران بود و اینکه خودشان کشور را به دست بگیرند... ».

■ **بر محمل جاودانگی**

بسا زندانیان گروهکی که از خدمات کچویی در زندان بهره‌مند بودند، در فراقش مویه کردند. آنان در آن دوره، او را در قامت خادم خویش می‌دیدند و از ابداعات و اقداماتش در تسهیل امور خود، خاطره‌ها داشتند. همسر شهید در بخش دیگری از گفتنی‌هایش، در این موضوع شرحی دارد:

«اما نقش شهادت او در تداوم انقلاب. شهادت ایشان در روحیه زندانیان به خصوص هواداران و اعضا منافقین یا خانواده‌های زندانیان و پاسداران پرسنل زندان، تأثیر مهم و بسزایی داشت. به طوری که بچه‌های منحرف زندانی که به‌دست کچویی هدایت شده بودند و همه کسانی که به نحوی از انحا مورد لطف و کمک او قرار گرفته بودند؛ می‌گفتند ما پدری دلسوز را از دست دادیم. آقای لاجوردی می‌گفت: جوانمردی و فداکاری کچویی و ریختن خون او، موجب شد که تمامی نقشه‌ها و دسیسه‌های منافقین و به شهادت رساندن افراد خدمتگذار در زندان، خنثی شود و در واقع کچویی پیشمرگ خنثی کردن همه جنایات و توطئه‌ها شد. آقای عسگراولادی هم نقل می‌کردند؛ هنگامی که خبر شهادت کچویی را به امام دادیم، اشک در چشمان ایشان حلقه زد، چون از زجرها، زحمات و مشقت‌هایی که کچویی در زندان برای بهبود وضع زندان و هدایت ارشاد زندانیان، تهمت، ناسزا شنیدن‌ها و حتی تف به صورتش انداختن‌ها، همه را که او به خاطر خدا تحمل می‌کرد، مطلع بود. شهید کچویی همیشه می‌گفت: من چون خودم زندانی بوده‌ام، درد زندانیان را بهتر می‌دانم و بهتر می‌توانم به اوضاع آنها و خانواده‌هایشان رسیدگی کنم. به طور اجمال نقش مهم شهید کچویی، در تدوام انقلاب اسلامی، ساختن زندان نمونه‌ای در تاریخ اسلام و ایجاد یک سمبل در رفتار نیکو با زندانیان و دشمنان اسلام، انقلاب، هدایت و ارشاد این فریب‌خوردگان یا مغرضین و منحرفین بود. باشد که تلاش و کوشش بی‌وصف و بی‌حد کچویی در جهت این آرمان‌های والا، به نتیجه و مقصود نهایی او در مرحله عمل منتهی گردد... ».

کاظم افجه‌ای از عناصر به ظاهر تواب وابسته به سازمان منافقین، در زندان از سوی محمدرضا سعادتی مأموریت یافت تا سید اسدالله لاجوردی را ترور کند. او در روز ۸ تیرماه ۱۳۶۰ به سوی لاجوردی آتش گشود. در این شرایط اما کچویی خود را سپر لاجوردی ساخت و جوانمردانه به شهادت رسید. هم از این روی در خوانش این رویداد، شناخت سعادتی و کردار او ضروری می‌نماید

۱۳۵۸، شهید محمد کچویی در کنار آیت‌الله محمد محمدی گیلانی و شهید سید اسدالله لاجوردی